# وقتی نسرودن، بهترین تمرین است

دیدگاه

**مسعود اصغرنژاد بلوچی|** حدود یک دهه پیش، نوعی از شعرگفتن در بین شاعرهای جوان رواج پیدا کرد. این موج قبلا با کتاب «از نو تازه شویم» نیز ایجاد شده بود. به مرور این شاعران جوان و شاید پیشکسوتانی از این دست اقبال می‌یابند، آن هم در حالی که تا پیش از آن اصولا شعر آزاد در خراسان کم‌رنگ‌تر از شعر کلاسیک بوده است. بدیهی است که اسامی مطرح در حوزه آزادسرایی را نمی‌توان نادیده گرفت اما این تعداد اسامی برای این جغرافیای بزرگ بسیار کم است.

در هر صورت یادداشت پیش رو بر سر این است که طیف عظیمی از جوان‌ها و جوانه‌های شعر امروز خراسان از روی دست شاعران مطرح خراسانی در حوزه آزادسرایی رونویسی می‌کنند و این موجب شده است که این بخش از کشور با توجه به داشتن شاعران بزرگی در حوزه شعر کلاسیک به نوعی از عملکردها و اثرگذاری‌های چند تن از بزرگان شعر آزاد بر آثار دیگران بی‌بهره باشد.

مهم‌ترین دلیل دراین‌باره نبود مطالعه دقیق شاعران جوان آزادسرا و اکتفا کردن به شعر خواندنِ صرف و تقلید از نوع سرایش برخی از شاعرهای خوش‌اقبال است. شاعران جوان این خطه از کشور یا به شکل تک‌بعدی خود را منتقدی می‌دانند که می‌تواند همه‌گونه شعر را نقد و بررسی کند یا اینکه آن‌قدر مبهوت سرایش مقلدانه خود هستند که اگر کسی ولو از روی دلسوزی، بدین نکته اشاره‌ای کوچک کند، آن را بر نمی‌تابند و به نوعی سعی در مبرا نمودن خود از این محاکات ناخواسته و شاید خودآگاه و خودخواسته در بیشتر مواقع می‌کنند. شایان ذکر است که شیوه‌های سرایش شعر آزاد، لااقل در چند دهه گذشته به نوعی مبین آن شده که در این‌باره هنوز نمی‌توان معدل رفتاری مشخصی را به عنوان شاخصه برای ایجاد یک شاکله در میزان رسیدن به حد معقول در شعر آزاد در نظر گرفت. اما به‌راحتی و با خواندن آثار ارائه شده در جلسات و دفترهای چاپ شده شعر آزاد، در اکثر مواقع خواننده، چه در نقش مخاطب چه در نقش منتقد شاهد تکرار نوعی تکنیک در آثار بیشتر شاعران جوان می‌شود که در نهایت این موضوع تبدیل به نوعی رفتار درجازننده در سرودن شعر آزاد شده است. از سویی بعضا هستند کسانی که خود را مبدع این‌گونه شعر می‌دانند و شاید باز هم خود خواسته گذشتگان موفق خود در این حوزه را نادیده می‌گیرند.

این رفتار نامعقول در حوزه شعر آزاد موجبات نوعی انحطاط را فراهم آورده است که به هیچ شکل نمی‌توان آن را نادیده گرفت. و این یادداشت درصدد آن است که به جوانه‌های شعر امروز خراسان در حوزه شعر آزاد تلنگری هر چند کوتاه داشته باشد و یادآور شود که برای سرایش شعر موفق، تقلید و محاکات می‌تواند شروع و تمرین باشد ولی نمی‌تواند راه مناسبی برای دریافت بازخورد بهتر و رشد شعر آزاد باشد. و اینکه در بسیاری از مواقع نسرودن تمرین بهتری خواهد بود.

## جای‌نوازنده

داستانک

**محسن سرخوش|** شب‌جمعه‌ها عده زیادی برای کنسرت به سالن بزرگ شهر می‌آیند. نوازنده به جمعیت نگاه می‌کند و در جای همیشگی‌اش می‌نشیند. به پولی فکر می‌کند که مردم برای شنیدنِ موسیقی خرج می‌کنند: «هر بلیت ۹۰هزاَر تومن، و این همه آدم». سازَش را برمی‌دارد و کوک می‌کند. صدای ساز که صاف شد، پیش‌درآمدی می‌نوازد و بعد شروع می‌کند به خواندن. چنددقیقه که می‌گذرد، صدایش حسابی گرم شده است. چشم‌ها را بسته و انگشتانش نرم و سبک روی دسته ساز می‌رقصند. دیگر نه جمعیت را می‌بیند، نه صداشان را می‌شنود. از جایی که نشسته کیلومترها فاصله گرفته است.

هروقت با تمام احساس و وجودش اجرا می‌کند، از سرمستی خودش می‌فهمد که کارش خوب بوده است. آواز اولش تمام می‌شود. ساز را کنارش می‌گذارد و چشم‌ها را باز می‌کند. انگار از میان ابرها به همان دنیای همیشگی‌اش برگشته است. روی دستمالی که جلو پایش پهن است، چند اسکناس می‌بیند. آن‌ها را برمی‌دارد و در جیبش می‌گذارد.

## چامه‌سرا

### تا آخر ماه

امشب
دو ستاره را
از شهر به روستا آوردم
تمام مسیر از شیشه اتوبوس
به آسمان نگاه می‌کردم
تا گمشان نکنم

فردا هم به شهر می‌روم
پس‌فردا هم همین‌طور

تا آخر ماه آسمانی به تو هدیه خواهم داد
پرشده از ستاره

امیرصادق گنجعلی

### همه جا تاریک می شود

دارد جلو همه چیز را می‌گیرد
جلو شادی را
جلو غم را
و جلو این نمایش را ...
دارد اژدهای درونم را می‌خواباند گوشه حیاط
و روی صورتش خاک می‌ریزد
می‌گوید: رهایش کن سهیلا
مهره شل را سفت کن
ملافه سفید را تکان بده
و مادرت را به گریه بینداز
می‌گوید:
امید، پرنده‌ای سیاه است
او بال‌هایش را باز می‌کند
و همه جا تاریک می‌شود

سهیلا دیزگلی

---

## در ابتدای «کوچه»!

جشنواره داستان محلات مشهد موسوم به «کوچه» امروز با برگزاری نخستین نشست رسمی خود آغاز به کار خواهد کرد. در این نشست که در دبیرخانه جشنواره واقع در فرهنگ‌سرای بهشت برگزار می‌شود قرار است در حضور اصحاب رسانه جزئیات این جشنواره داستان‌نویسی تبیین شود. برگزارکننده برنامه سازمان اجتماعی‌فرهنگی شهرداری مشهد و زمان آن ساعت ۱۵ امروز، پنجشنبه، است.

**رقابت ۵ رمان در گام آخر جایزه جلال**

نام نامزدهای بخش رمان و داستان بلند یازدهمین جایزه ادبی جلال آل‌احمد اعلام شد. ۵کتاب «آلوت» به قلم «امیر خداوردی» از انتشارات نگاه، «رهش» نوشته رضا «امیرخانی» از نشر افق، «سرزمین عجایب» از «جعفر مدرس‌صادقی» و نشر مرکز، «کلاغ‌ها هم بستنی می‌خورند» به قلم «یعسوب محسنی» از انتشارات کتاب کوله‌پشتی و «موعود» از «سیامک ایثاری» و نشر چشمه برای کسب جایزه گران جلال در مرحله پایانی آن با هم رقابت خواهند کرد. پیش از این نام نامزدهای بخش نقد ادبی، مجموعه داستان کوتاه و مستندنگاری این جایزه ادبی اعلام شده بود. برگزیدگان نهایی در آیین پایانی جشنواره که شنبه، ۱۷آذر در کتابخانه ملی ایران برگزار می‌شود، معرفی خواهند شد.

**اکران مردمی «در جستجوی فریده»**

«در جستجوی فریده» به‌کارگردانی کوروش عطایی و آزاده موسوی با حضور عوامل فیلم در پردیس سینمایی هویزه نمایش داده‌می‌شود. به‌گزارش هفت‌سینما، زمان نمایش این مستند داستانی شنبه هفدهم آذر از ساعت ۱۷ تا ۱۹است.

---

# انبوه‌شعر و اندوه‌شاعر

## گفت‌وگو با آبان صابری، شاعر توانمند مشهدی که این روزها مستندسازی را ترجیح می‌دهد

گزارش

**غلامرضا زوزنی|** او را از نمایشگاهی که پارسال برپا کرده بود شناختم. نمایشگاهی متفاوت از عکس‌های طبیعت در کنار مصنوعات چوبی که خودش آن‌ها را ساخته بود. در تقابل آثار هنری‌اش شاید می‌خواست مخاطب را به چالش بکشد و قدر هنر را به او نشان دهد.

آبان صابری، هم شاعر است و هم عکاسی و مستندسازی و فیلم‌سازی و درودگری می‌کند و هم اینکه نمایشنامه و داستان می‌نویسد. هنرمندی چندوجهی که در هر قالب هنری نتواند حرفش را بزند به قالبی دیگر پناه می‌برد. شبی که بعد از یک‌سال سراغش را گرفتم سر میز تدوین مستندی بود که قرار است ژانویه در یکی از دانشگاه‌های آمریکا نمایش داده شود. با اینکه تا تحویل نسخه نهایی مستندش فرصت چندانی نداشت برای گفت‌وگو وقت گذاشت. کمابیش از همه چیز و همه‌کس با او صحبت کردیم؛ شعر و شاعری، مستندسازی، کله‌فریاد، عثمان محمدی‌دوست، جوّ بی‌توجه مشهد به هنرمند و.... با این همه، محدودیت صفحه فقط اجازه داد از صحبت‌هایش همین حجمی منتشر شود که در ادامه خواهد آمد.

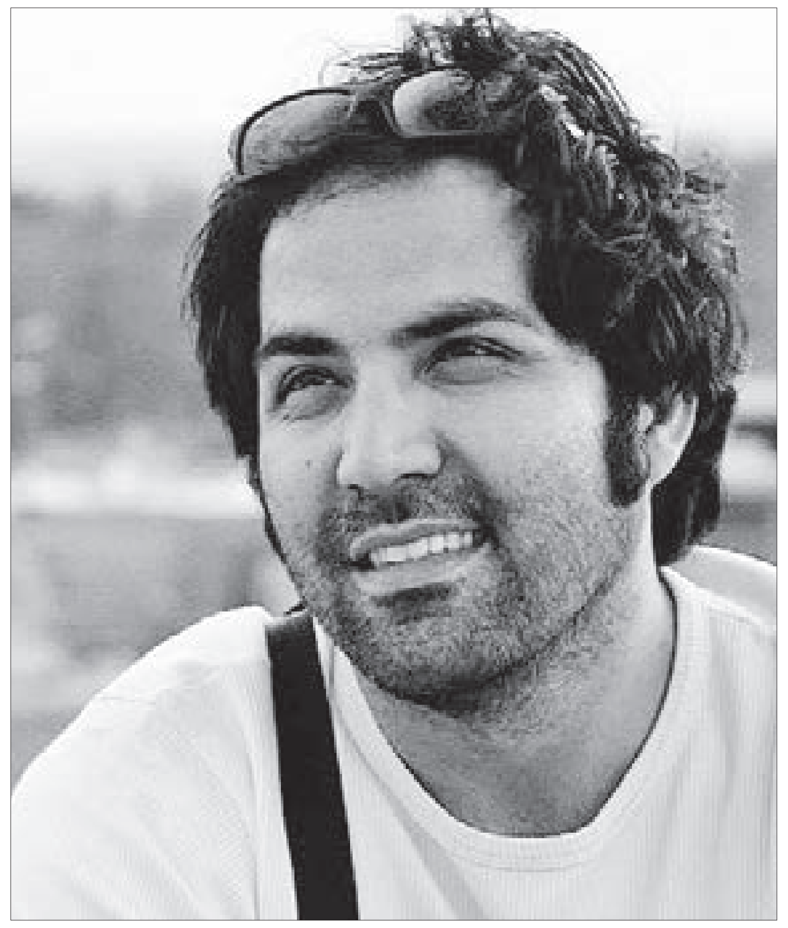

**آنچه از آبان صابری در ذهنم مانده خلاقیت اوست، اینکه ۲مخلوق را در رویارویی با هم قرار می‌دهد و نتیجه‌ای را که می‌خواهد استخراج می‌کند. مثلا شما یک فریم عکس را در مقابل یک فُرم چوبی قرار دادید و یک نتیجه شگفت‌انگیز از آن گرفتید. منظورم نمایشگاهی است که سال گذشته برپا کردید. درباره این‌گونه از آفرینش هنری صحبت می‌کنید؟**

نمی‌دانم واقعا این چیزی که می‌گویید درباره‌ام صدق می‌کند یا نه. ولی به نظرم یک طبقه‌بندی اطلاعات انجام داده‌ام و حالا که پای عمل رسیده است به خلاقیت منجر می‌شود. این را در هیچ آموزشگاه و مدرسه و دانشگاهی به تو نمی‌آموزند. اینکه اطلاعاتت را از هر شاخه هنری طبقه‌بندی کنی. مدرسه یا دانشگاه خیلی کار کند به ما اطلاعات می‌دهد. اگر بتوانیم این دانسته‌ها را درست طبقه‌بندی کنیم به یک انسجام ذهنی می‌رسیم که بعدا در کار به خلاقیت خواهد انجامید. توضیح‌دادن همین در همکاری با دیگران کلی از من انرژی می‌گیرد و ازاین‌روست که به تنهایی کار می‌کنم؛ چه در مستندسازی، چه در شعر یا هر کار دیگری که انجام می‌دهم.

**در مقام شاعری که مستندسازی می‌کند، فکر می‌کنید کدام‌یک از هنرهایتان بر دیگری تأثیر گذاشته است و کدامش برایتان ارجحیت دارد؟**

همیشه از اینکه به من بگویند شاعر، فرار می‌کنم. چون که شاعری را شغل نمی‌دانم. شعر خیلی شخصی است. همه می‌توانند شاعر باشند. از طرفی هم از ساخت فیلم‌های شاعرانه فرار می‌کنم. دوست ندارم چون شاعر هستم مستند شاعرانه بسازم. روی‌هم‌رفته هریک از ۲هنر مدنظر را مستقل می‌بینم. هرچند درنهایت روحیه‌ام بر هر ۲تأثیر یکسان دارد. اکنون مشغول ساخت مستندی ۹۰دقیقه‌ای درباره زندگی استاد عثمان محمدی‌دوست هستم. نمی‌توانم بگویم علاقه‌ام به شعر باعث شده است این کار را انجام بدهم یا تعلقم به هنر مستندسازی. این کار را انجام می‌دهم چون باید انجام دهم. در ادامه بر هم تأثیر می‌گذارند. در جریان ساخت همین مستند استاد عثمان به‌طور اتفاقی با کتابی به نام «کله‌فریاد» آشنا شدم که ترانه‌های عامیانه خراسان را در بر گرفته است. احساس کردم این کتاب پازلی از کار عثمان است. شاید ۵،۴دور خواندمش. خیلی از دوبیتی‌هایی که در آن هست برایم آشنا بود. آن شعرها را عثمان در فریادهایش خوانده بود. همین شد که کتاب را پایه مستند عثمان قرار دادم. شاید به این وسیله کله‌فریاد هم جانی دوباره گرفت. منظورم این است که هر دو بر هم تأثیر گذاشته‌اند. گاهی هم تأثیر بر هم ندارند. اشعاری که در کتاب هست از شاعران خوافی، مشهدی، سبزواری، بیرجندی و به‌طور کلی خراسانی است. مثلا: ستاره ور هوا طوق زمینه/برادر غم مخور دنیا همینه/برادر غم مخور بر مال دنیا/که دولت سایه صبح پسینه.

**اینکه خود را گریزان از شاعرخوانده‌شدن معرفی می‌کنید معنایش این است که خودتان را شاعر نمی‌دانید؟**

شاعر هستم. خیلی هم ادعا دارم. اما بنا به‌دلایلی چاپ و نشر شعرهایم، اعتبارش را برایم از دست داده‌است. اواخر دهه ۸۰ کتاب شعر من «کاجی در پهلوی خیابان» در سومین دوره کتاب سال شعر جوان (جایزه شعر قیصر امین‌پور) جزو ۲۱کتاب برتر سال قرار گرفت. در مراسم حضور نداشتم چون تا یک‌سال بعدش از این اتفاق بی‌خبر بودم. یکی از دوستانم آمد به من گفت. گویا برای هیچ‌کسی هم مهم نبوده است که صاحب یک کتاب برگزیده یک جایزه‌ادبی در مراسم آن جایزه حضور داشته باشد! یکی نباید از من بپرسد تو که کتابت برگزیده شده است آیا کتاب شعری برای چاپ نداری؟ من باید بروم دنبال نشر و چاپ؟ این سیکل غلط است. اینکه شاعر برود دنبال انتشاراتی و بخواهد کتاب شعرش را چاپ کند. من هرگز این کار را نمی‌کنم. درواقع سیستم چاپ و نشر دیگر برایم اعتباری ندارد با اینکه کتاب آماده چاپ دارم. حتی این شعرهای آماده چاپ را برای خودم صحافی کرده‌ام که شکلش را ببینم. انگیزه‌ای برای چاپ شعر ندارم و برای ارائه فیلم مستند رغبتم بیشتر است. بااین‌همه نمی‌توانم دریابم که این کار را بیشتر دوست دارم یا آن یکی را.

**مگر ارائه فیلم مستند چه مزیتی نسبت به ارائه شعر دارد؟**

سیستم ارائه فیلم با کتاب شعر خیلی متفاوت است. فیلم را در سینما نمایش می‌دهی و مخاطب می‌رود آن را می‌بیند. کتاب کی این‌طور رونمایی شده‌است؟ وقتی مخاطب فیلم رونمایی‌شده‌تان را می‌بیند، یا خوشش می‌آید یا نه. اما کتاب شعر را شما فقط رونمایی می‌کنید. مخاطب از محتوای آن خبر ندارد. خیلی کم کتابی وجود دارد که برای معرفی آن برنامه مناسبی برگزار شده باشد. شعر مخاطب ندارد. آمار سرانه مطالعه این را آشکار می‌کند. همه سرشان توی گوشی‌های همراهشان است. این روزها اگر کسی هم شعر می‌گوید یا شعر می‌خواند در همان گوشی همراهش است.

**شعر را کنار گذاشته‌اید؟**

نه. چرا باید شعر را کنار بگذارم؟ مگر می‌توانم این کار را بکنم؟ شعر در مشهد دار و دسته‌ای است. آدم‌هایی دور هم شعر می‌گویند و کتاب درمی‌آورند. مجموعه درمی‌آورند. سال‌هاست همه گروه درست می‌کنند. همدیگر را تجلیل می‌کنند. کسی که این جلسه‌های شعر دورهمی را نرود راهی در شعر ندارد. شاعرانی که در این جاها پرسه می‌زنند نه کتاب می‌خوانند، نه فیلم می‌بینند و نه می‌توانند جز درباره شعر خودشان درباره چیز دیگری حرف بزنند! نه این نیست که چون کسی شعرهایم را دوست ندارد من شعر را کنار بگذارم. من در خلوت خودم کارم را می‌کنم و اتفاقات و قضاوت‌های بیرون برایم مهم نیست. چطور می‌شود دوستی در آمریکا دنبال نمایش فیلمم در دانشگاهی باشد که در آن تحصیل می‌کند ولی اینجا کسی خبر نداشته باشد فلانی چه کاری کرده است، چه شعری گفته، چه فیلمی ساخته است؟! سر بزرگانی مثل عبدا... کوثری و قاسم صنعوی که در مشهد هستند چه تاجی گذاشته‌اند که بخواهند با کوچک‌ترهایی مثل من برخورد خوبی داشته باشند.

**من از شاعران دیگری هم شنیده‌ام که در شأن خودشان نمی‌بینند دنبال انتشارات راه بیفتند. اینکه فکر می‌کنند کار شاعر با سرودن تمام می‌شود.**

چطور از انتشاراتی ناکجاآباد به من زنگ می‌زنند که کتابم را برای چاپ به آن‌ها بسپارم؟ اینکه ناشری مثلا در لندن تمایل دارد کتابم به فارسی در آنجا چاپ شود ولی کسی اینجا خبری نمی‌گیرد. کسی نمی‌پرسد. من هم دنبالش نیستم. اگر قرار است کتابت چاپ شود باید در این کشور اتفاق بیفتد و خود ناشر خواهانش باشد. درست است چاپ کتاب در ادامه شعر است. ولی من هم ترجیح می‌دهم کفش آهنی را برای کارهای بهتر به پا کنم. آن هم وقتی شاعر پیش‌کسوت برجسته‌ای را می‌بینم که انبوهی کتاب آماده چاپ دارد ولی انگیزه‌ای برای چاپش ندارد.

**باز هم این بی‌تفاوتی برایم چندان توجیه نمی‌شود.**

درباره خودم اگر بخواهم بگویم دلیلش این است که دچار بی‌مهری شده‌ام. وقتی کتاب من یا اشعار من در جشنواره‌ای برگزیده می‌شود یا نمایشنامه‌ای که نوشتم در جایی مقامی آورده است، معنایش این است که استعدادی پشت این بوده. چرا کسی نمی‌آید از این استعداد که از سرمایه همین مملکت برای رشد استفاده کرده است کار بخواهد. چرا کسی نمی‌آید از من برای جامعه خدمتی بخواهد. به نظرم این سیستم فرهنگی ایراد دارد.

**در این میان تکلیف مخاطب چه می‌شود؟**

مگر مخاطب برایش مهم است که من نوعی با چه وضعیتی کارم را انجام می‌دهم؟ از کجا خرج زندگی‌ام را در می‌آورم؟ همین‌قدر که من برای مخاطب بی‌اهمیتم مخاطب هم برای من می‌تواند بی‌اهمیت باشد. هرگز در خلق اثر به مخاطب فکر نمی‌کنم. من که برنامه‌های روتین ۹۰قسمتی تلویزیونی نمی‌سازم که مخاطب برایم مهم باشد.

---

**یادبود**

عکس: جاوید تفضلی

# در رثای رامشگر

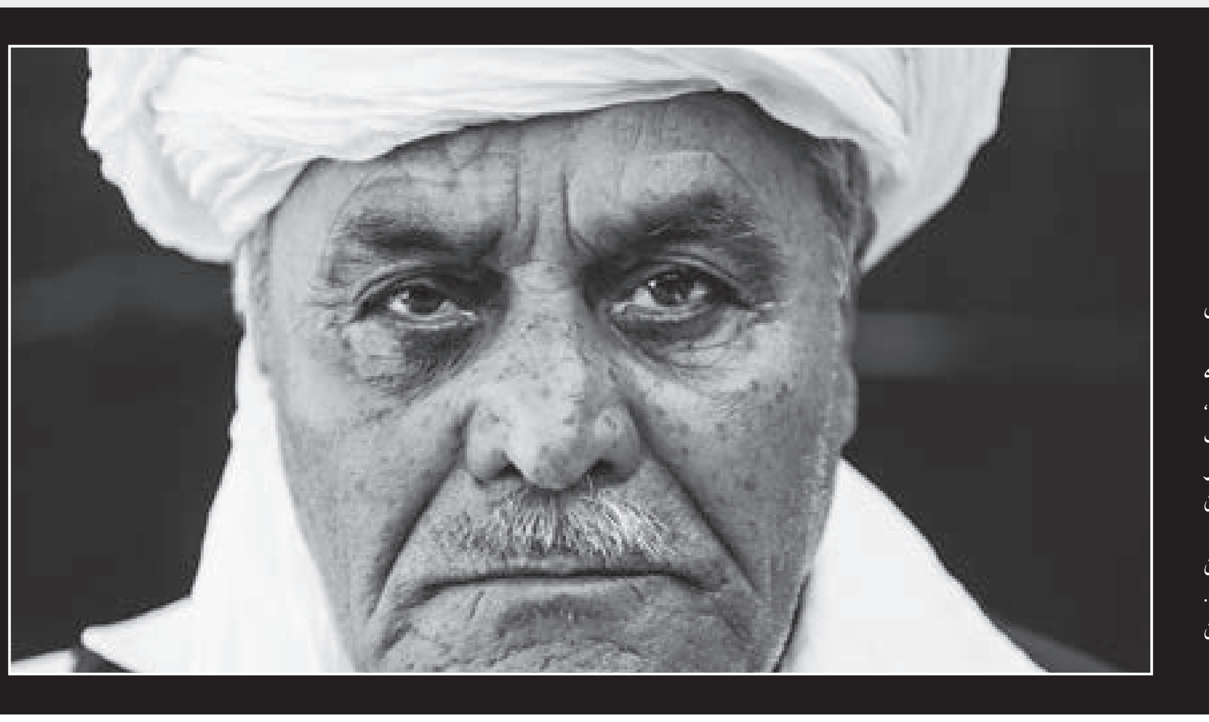

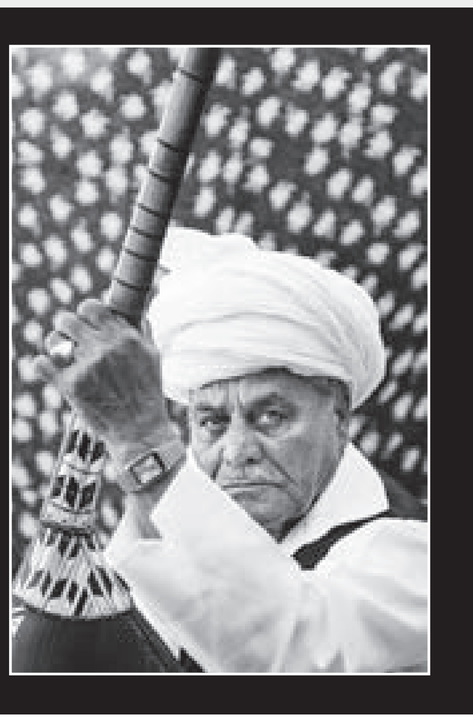

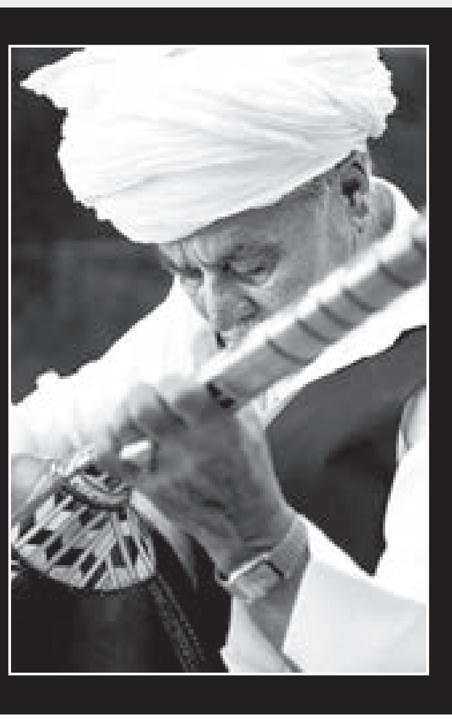

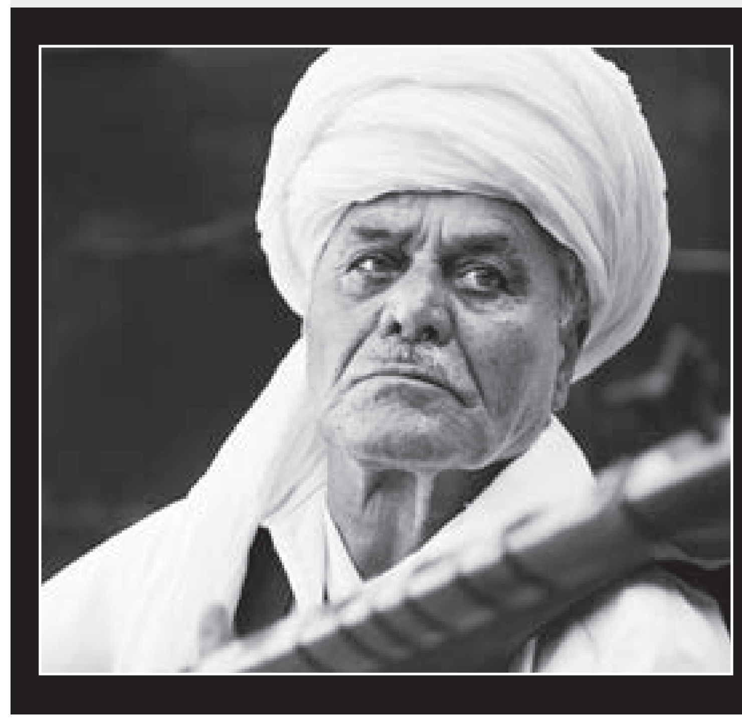

«نام من خاک» عنوان کتابی است فاخر از عکس‌های جاوید تفضلی، عکاس مطرح خراسانی.

او در این کتاب تصویرگر رامشگران خراسان بوده است. کتابی که امروز و به گفته محمدرضا درویشی، آهنگساز، پژوهشگر موسیقی و مؤلف «دائرةالمعارف سازهای ایران، عنوان غنیمتی است ارزشمند. در روزگاری که بسیاری از خنیاگران موسیقی خراسان رخ در نقاب خاک کشیده‌اند.

«نام من خاک» شامل پرتره‌هایی از رامشگران خراسان است که تفضلی در سال‌های ۸۸ تا ۹۱ گرفته است. این اثر مصور سال ۱۳۹۶ از سوی انتشارات عمران منتشر شد.

---

محمود مهدوی دامغانی، مترجم علوم انسانی:

**در جامعه‌ای که با کمال تأسف اخلاق اولیای الهی را به فراموشی سپرده‌اند، وقتم بیشتر به مطالعه آثار اخلاقی و عملی اولیای خدا می‌گذرد. وقتی احادیث قدسی را که خطاب به انبیای الهی آمده است می‌خوانم، یک نوع آرامش پیدا می‌کنم و بسیار دچار اندوه می‌شوم که چطور یک‌دفعه همه این امور از جامعه ما بدرود می‌کنند.**

---

## ذوالفقار؛ بتهوون موسیقی مقامی

**حسینعلی مردانشاهی|** اگر موسیقی تاریخ صد و پنجاه ساله خراسان را رصد کنیم، متوجه می‌شویم موسیقی ما دچار افت شده است. در طول تاریخ در جاهایی جهش داشته است و مواقعی هم با رکود و افت در نوازندگی روبه‌رو بوده‌ایم. درحقیقت بین ساز و آواز فاصله‌ای افتاده بود و ساز جایگاه پایین‌تری نسبت‌به آواز داشت. در این زمان ذوالفقار ظهور کرد؛ کسی که نه جامعه آن زمان فهمید کیست و نه پژوهشگرها فهمیدند. او حلقه وصلی شد بین ساز و آواز. او با وجود اینکه هیچ سوادی نداشت، بر موسیقی مقامی خراسان تسلط کامل داشت و بیراه نیست اگر بگوییم باتوجه‌به شرایط خودش، بتهوون موسیقی مقامی بود. درواقع ذوالفقار فراتر از آن است که بگوییم نوازندگی‌اش متفاوت است؛ او پرده‌های دوتار را برگرداند؛ چراکه در گذشته تنبور خراسان ۲۱ تا ۲۳پرده داشت که به دلایل مختلف باز شده بود و ذوالفقار بی‌آنکه این موضوع را بداند، پرده‌های دوتار را همچون گذشته افزایش داد. ذوالفقار خودش نمی‌دانست چه کار بزرگی کرده است. همچنین این هنرمند، تکنیک ساده‌ای داشت و آن اینکه هرچه را گوش می‌کرد و می‌شنید، می‌نواخت. راز ماندگاری او نیز همین بود؛ مثلا وقتی می‌دید استاد کریمی آواز می‌خواند، هرجا کشش داشت، با خودش می‌گفت: «اینجا یک پرده‌اش کم است»، از این‌رو باید گفت خدمتی که استاد ذوالفقار به موسیقی مقامی کرد، مقایسه‌شدنی با هیچ‌کدام از استادان موسیقی نیست. دانش و سبک ذوالفقار ترکیبی است از سایر نابغه‌های موسیقی مقامی همچون عثمان محمدی‌دوست، غلامعلی پورعطایی، ابراهیم شریف‌زاده، نورمحمد درپور و حاج‌قربان سلیمانی. ذوالفقار همه این‌ها بوده است.

پژوهشگر موسیقی مقامی

# در مقام ذوالفقار

## نگاهی به زندگی استاد عسکریان دوتارنواز بزرگ خراسانی به بهانه چهارمین سال درگذشتش

عکس: جاوید تفضلی

گزارش

**مریم قاسمی| ذوالفقار عسکری‌پور (عسکریان)، زاده ۱۳۱۱ در خلیل‌آباد کاشمر است. او نوازنده و خواننده موسیقی نواحی خراسان بود که دیپلم افتخار سومین، چهارمین، پنجمین و هفتمین جشنواره موسیقی فجر را از آن خود کرد. او بزرگ‌شده خانواده‌ای بود که پیش از او ۹نسل از اجدادش در کار نوازندگی بودند و پس از آنکه در شانزدهم آذر سال ۹۳، چشم از این جهان فروبست، فرزندان و نوه‌هایش ادامه‌دهنده راه او شدند.**

**مقام اول**

مرد سوار بر اسب، ساز بر دوش در صحرای پهناور می‌تاخت. چهره آفتاب‌سوخته‌اش زیر تیغ خورشید برق می‌زد و عرق از تنش شره می‌کرد. او رو به‌سوی دیاری می‌شتافت که صدایی خوش از آنجا شنیده بود. به گوشش رسیده بود «دُر محمد» نامی است که خوب می‌خواند. همین حرف، او را بر آن داشته بود کاسه ساز بر زمین گذاشته، از جا بلند شود، توبره سفر بردارد و راهی دشت و بیابان شود و وقتی خود را به پایین‌جام تربت‌جام رساند، سازش را با صدای آن خواننده خوش‌صدا، کوک کند؛ سازی که برای ذوالفقار مقدس بود. از وقتی که دوتار مرحوم پدرش در دستان کوچک هفت‌ساله‌اش جای گرفت و آن را لمس کرد، فهمید دوتار عالم بزرگ‌تری دارد از آنچه می‌نماید! در آن زمان پدر به‌راحتی ساز به ذوالفقار نمی‌سپرد. می‌گفت: «ساز استاد را نباید به‌راحتی به دست آورد» و ذوالفقار از همان ابتدا در فکر این بود که شأن ساز را حفظ کند؛ برای همین دوتار دربغل، با چشم‌هایی که روی هم می‌گذاشت و سر و گردنی که بی‌اختیار با ساز می‌رفت و می‌آمد، در گوشه‌ای می‌نشست و همنوا با آن وجودش را می‌نواخت؛ آن‌قدر که آن را خوب بلد شود. این درس پدر پیش از هرچیز او را فروتن می‌کرد و از او استادی می‌ساخت که در پی شاگردان می‌رفت. غلامعلی پورعطایی را هم همین‌طور یافت. شنیده بود «غلامعلی نامی است که خوب می‌خواند.» لباس بر تن کرده، گیوه به پا کشیده بود و با اندک آب و غذایی راهی کوه و بیابان شده بود تا به محمودآباد تربت‌جام برسد؛ به خانه استاد غلامعلی پورعطایی که وصف «نوایی‌نوایی»اش دل ذوالفقار را برده بود. خانه، ساده و باصفا بود و اتاق شخصی پورعطایی، سازها، کتاب‌ها و وسایل و ابزار موسیقی مقامی او باصفاتر، فقط ذوالفقارنامی کم داشت که زانو به زانوی غلامعلی بدهد و همگام با صدای او پنجه بر دوتار بزند. این هم‌نشینی و شاگرد و استادی نزدیک به هفت سال طول کشید و غلامعلی پورعطایی با همه دانش و تجربه‌اش، بخش‌هایی از پنهانی‌ترین رموز دوتار را از ذوالفقار آموخت؛ ذوالفقاری که اگرچه خود به‌سوی شاگردها می‌شتافت، از آموخته‌های آنان نیز دریغ نمی‌کرد و همین شد که ذوالفقار عسکریان، نورمحمد درپور، غلامعلی پورعطایی، کریم کریمی، غلام‌حسین غفاری و... در کنار هم، هم‌نوا با ساز و آوازِ هم به رشد هم کمک کردند.

**مقام دوم**

چادرهای عشایری زیر آفتاب پهناور، یک‌به‌یک افراشته می‌شد. مردم عشایر مشغول شیر دوشیدن از گوسفندها و یله دادن شترها و الاغ‌ها می‌شدند و بعد از آنکه فراغتی به‌دست می‌آوردند، در غروب صحرا به انتظار نوای «اشترخجو» ذوالفقار به سرخی آسمان چشم می‌دوختند تااینکه نوای زخمه‌های ذوالفقار از درون از چادرش بلند می‌شد و به سرزمین تازه، روح می‌بخشید. ذوالفقار در گوشه‌ای از چادر خود، زانو تا می‌کرد و کاسه دوتار روی آن می‌گذاشت و پنجه بر سیم‌های دوتار می‌کشید؛ سیم‌هایی که در گذشته از ابریشم بود و او با نبوغ موسیقایی‌اش آن‌ها را از دوتار می‌کند و به‌جایش سیم محکم‌تر و خوش‌صداتری می‌گذاشت. مقام‌های او سختی راه را هم نرم کرده بود و گره ابروهای مردمان عشایر را باز می‌کرد و دست‌های زمختشان را به نوازش درمی‌آورد و این تجربه کوچ‌نشینی ذوالفقار بود که او را به فراگیری مقام‌های بیشتر و سبک‌های متفاوت، ترغیب و او را به حافظه موسیقی خراسان بدل کرد. ذوالفقار هرجا که می‌نشست، کاسه تار بر روی پا، سر و شانه می‌رقصاند. آن‌ها که به این نوا گوش می‌سپردند، در فکر این بودند که اندوهشان به شادی بدل شود اما ذوالفقار در عالم ساز و موسیقی مقامی، انگار درحال کشورگشایی بود. او که به مناطق کردنشین خراسان، دیار ترک‌ها و فارس‌های خراسان و کرمانج‌ها کوچ کرده بود، وسعت موسیقی هرکدام از این سرزمین‌ها را کشف کرده و بر غنای آن افزوده بود.

**مقام سوم**

کوچه‌های پیچ‌در‌پیچ شهرک شهیدرجایی اگر زبان داشتند، ذوالفقار را که با لباسی ساده و سری به‌زیرافکنده درحال عبور بود، نشان رهگذران می‌دادند و به آن‌ها می‌گفتند این مرد افتاده همان سلطان زخمه‌زن صحنه‌های موسیقی مقامی است. ذوالفقار اما انگار هیچ‌کس بود. همسایه‌هایش او را مردی مهربان و متواضع می‌دیدند که دوتار می‌نوازد. آن‌ها چه می‌دانستند دوتار ذوالفقار چه عالمی دارد و همین که دلشان خمار صدای آن دوتار جادویی می‌شد، تقه‌ای به در خانه او می‌زدند. چند ثانیه بعد در فلزی به لبخندی روستایی گشوده می‌شد، پرده گلدار پشت در کنار می‌رفت و بساط ساز ذوالفقار پهن می‌شد و ذوالفقار برای آن مرد بیچاره، دوره‌گرد خسته یا گدای ژنده‌پوش، چنان ساز می‌زد که گویی در یک جشنواره بزرگ موسیقی اجرا می‌کند، همچنان که وقتی با نامه و درخواست برای اجرا به کشورهای ایتالیا، فرانسه، سوئیس، بلژیک، هلند و جشنواره‌های معتبر جهانی می‌رفت، به‌گونه‌ای روی صحنه می‌نواخت که انگار در اتاق خودش چهارزانو زده و به مخده تکیه داده است و قرار است بعد از نواختن، یک استکان چای داغ بنوشد. شاید همه فلسفه زندگی ذوالفقار در همین رفتار او بود که برای دل خودش می‌نواخت نه برای کس دیگری؛ هرچند که در این دل‌نوازی‌ها آن‌قدر قدرت و مهارت و تکنیک به‌دست آورده بود که سبک و سیاق ذوالفقار را مشخص می‌کرد و «ریز پنجه‌نوازی» همخوان همه آوازها می‌شد و خواننده‌ها را عاشق می‌کرد که با ساز او بخوانند. ذوالفقار اما هرقدر در عالم بیرون بی‌صدا و سربه‌زیر می‌نشست و ساکت بود، در عالم موسیقی درپی همتراز کردن چیزهایی که می‌دید و می‌شنید، بی‌تابی می‌کرد. او برای هم‌پایگی با موسیقی‌هایی که از رسانه‌های مختلف پخش می‌شد، به ساز دوتارش پرده‌هایی را می‌افزود و درنهایت دوتار خراسانی را که بین ۷ تا ۹پرده داشت، به ۱۹ پرده رساند. بعدها عثمان خوافی نیز چنین کاری را انجام داد اما فضل تقدم این کار با عسکریان است و به اذعان برخی کارشناسان، ذوالفقار پرده‌بندی دوتار را به همان ساختار قدیمی‌اش یعنی پرده‌بندی تنبور خراسان بازگرداند.

**مقام چهارم**

۷۰۰آلبوم موسیقی که از استاد عسکریان برجای مانده است، گنجینه بی‌دریغ موسیقی مقامی خراسان است؛ آلبوم‌هایی که در نوارهای کاست ضبط شده و رنج‌های ذوالفقار را در خود پنهان نگاه داشته است. این آثار فاخر امروز برای شنیده شدن، نیازمند تبدیل شدن به سی‌دی و دی‌وی‌دی هستند که هزینه‌های این تبدیل کردن، نیازمند حمایت مسئولان است؛ مسئولانی که معلوم نیست به چه می‌اندیشند و اصلا به این فکر می‌کنند که این گنجینه، نیاز نسل‌های بعدی موسیقی مقامی است؟ خود ذوالفقار به فرزندانش می‌گفت: «شما باید خیلی از من نوازنده‌تر باشید؛ همه کارهای مرا در اختیار دارید.» گذشته از این‌ها، آلبوم‌های ذوالفقار، نیاز به تحلیل و بررسی و پژوهش دارند تا نبوغ و تکنیک‌های وی برای موسیقی مقامی خراسان از دل آن‌ها شنیده و کشف شود.

**مقام آخر**

ذوالفقار ۱۶آذر ۹۳ دوتارش را زمین گذاشت و از میان ما رفت؛ به همان سادگی‌ای که آمده بود و می‌نواخت. حدود سه ماه بعد از فوتش بود که درجه هنری‌اش به خانه‌اش آمد و داغ دل خانواده‌اش را تازه‌تر کرد؛ درجه هنری که تنها مدرک توجه به بزرگان موسیقی است و درعین بی‌توجهی به بزرگان موسیقی تعلق می‌گیرد و سندی مکتوب می‌شود از این داستان غم‌انگیز، اما درجه هنری ذوالفقار را کسی در آن مدرک نمی‌بیند. این درجه اکنون در دوتارهای آویخته‌شده در خانه مردمان تربت‌جام است. در قطرات اشکی که در انتهای شب، بعد از شنیدن نواهای او، از گوشه چشم مردی می‌افتد و در دوتار ذوالفقار که اکنون روی دیوار خانه فرزندش، استاد محسن عسکریان، آویخته شده است؛ درست جایی روبه‌روی چشم هنرآموزانی که برای یادگیری دوتار به منزل فرزند استاد می‌آیند و به عشق او، ساز خود را به آغوش می‌کشند و زخمه می‌زنند.

---

# یادگاری از جنس ذوالفقار

عکس: حسین شریعت | شهرآرا

گفت‌وگو

**مریم علیا|** همچون پدر، محبوب مردم است. اجراهای او در مجالس خانگی و برخی برنامه‌های تربت‌جام همیشه مردم را دورش جمع می‌کند تا جنونی از جنس ذوالفقار را هنگام نواختن او ببینند. باریکلا بگویند. بخندند. اشک بریزند و برایش کف بزنند. استاد محسن عسکریان، فرزند خلف پدر است که در حفظ سبک استاد عسکریان، رنج زیادی کشیده است؛ سبک‌وسیاقی که به‌خاطر گستردگی و فراگیری‌اش، اگر یک شب تمرین نشود، از دست می‌رود و این محسن است که با تمرینات هر روزه نام پدر و آبروی ذوالفقار را زنده نگه داشته است. این هنرمند درکنار این وظیفه خطیر و به پشتوانه سبک پدر، تکنیک‌ها و قطعاتی را که از آن خود محسن عسکریان باشد، ایجاد کرده است، به‌گونه‌ای که وقتی پای سازش می‌نشینیم، با خود می‌گوییم: «این هنرِ شخص محسن عسکریان است».

محسن عسکریان که از کودکی به دوتار علاقه داشت، همیشه در اجراهای خانگی درکنار ذوالفقار می‌نشست و هم‌پای او ساز می‌زد، حالا نماینده مثال‌زدنی نسل جوان موسیقی مقامی خراسان است. او توانسته است نماینده خوبی برای نسل جوان موسیقی مقامی باشد و موسیقی مکتب شرق خراسان را با ویژگی‌های خاص سبک ذوالفقار، تحویل نسل بعدی بدهد.

«نوازندگی به من ارث رسیده است، همان‌طور که از ۹نسل پیش از ما به پدرم ارث رسید. من هم تلاش می‌کنم آن را صحیح و سالم تحویل نسل بعدی بدهم.»

محسن عسکریان در دل نبستن به جشنواره‌ها و نام‌ونشان‌های این‌گونه هم جا پای پدر گذاشته است: «جشنواره‌های موسیقی مقامی بیشتر سوگواره است و به‌منظور پر کردن آمار هنرمندان برگزار می‌شود. جشنواره‌ها به‌جای آنکه سبک‌ها را درکنار هم قرار بدهد، آن‌ها را با هم رودررو و یکی از آن‌ها را برتر اعلام می‌کند، درحالی‌که این شیوه درست نیست. به این ترتیب من قید این برنامه‌ها را زده‌ام.»

این هنرمند از صداوسیما هم دل خوشی ندارد: «متاسفانه این رسانه با پخش نکردن موسیقی مقامی یا نشان ندادن سازها، ظلم بزرگی به موسیقی مقامی کرده است و باعث می‌شود نسل جوان در بی‌دانشی خود باقی بماند.»

او می‌گوید برای تهیه یک آلبوم موسیقی درآمد پنج سال را هزینه کرده‌است. جای یک حامی که آثار موسیقی مقامی را ثبت و ضبط کند، در این هنر خالی است و باعث می‌شود این نسل، انگیزه کمتری برای ادامه دادن راه بزرگان موسیقی مقامی داشته باشند.

در بین همه این کمبودها و ناملایمات، شاید فقط فضای مجازی باشد که فرصتی برای ارائه کارهای این نسل، بدون هزینه‌های سنگین فراهم آورده باشد: «دلمان به همین فضای مجازی خوش است. امیدوارم آن را از ما نگیرند.»

## حرکت در مه

درنگ

**امیری|** نسل نو موسیقی مقامی وقتی ساز به دست می‌گیرند، مهارت، تکنیک و نبوغ خود را به رخ می‌کشند. اگر بخواهند بنوازند هیچ‌چیز جلودارشان نیست، اما آن‌ها هم مثل نسل کهنه‌کار موسیقی مقامی با یک علامت سؤال بزرگ، ساز را معطل نگه می‌دارند؛ سؤالی که خیلی وقت‌ها روی زبان نوه استاد ذوالفقار عسکریان، به‌عنوان جوان‌ترین نسل این موسیقی جاری می‌شود: «برای بابابزرگ چه کار کردند که ادامه بدهم؟» درواقع نسل نو موسیقی مقامی از آن‌هایی نیستند که سرشان را پایین بیندازند و کارشان را بکنند. آن‌ها دنبال حمایت واقعی هستند؛ همان چیزی که پدرانشان هرگز ندیدند.

آنچه در نسل نو دیده نمی‌شود، روح نوازندگی بزرگان موسیقی مقامی است. آن‌ها آن درون‌گرایی انسان شرقی را که باعث می‌شد ذوالفقارها برای دلشان ساز بزنند، ندارند و آن فروتنی دیگر نیست. دریافت یک جایزه، آن‌ها را در مقامی قرار می‌دهد که به استادانشان که آن لوح و مقام را ندارند، فخر بفروشند. هرچند در تکنیک و خلاقیت بسیار توانمند هستند، غرور آن‌ها ضربه نهایی را به موسیقی می‌زند.

مسئله مهم در این نسل موسیقی مقامی، نبود آینده‌ای روشن برای آنان است؛ به‌طوری که «ابوالفضل»ها نمی‌توانند چشم‌اندازی برای خود ببینند و در مسیر مه‌آلودی حرکت می‌کنند.

آن‌ها به پشتوانه منابع گسترده بزرگان این عرصه با سرعت مسیر را طی می‌کنند، اما آن حال و هوا را ندارند.

شتاب‌زدگی، دیگر معضل این نسل است که به چالش تبدیل شده‌است؛ درحالی‌که دهه ۳۰ و ۴۰ اجراهایی وجود داشت که مثلا ذوالفقار ۵ساعت ساز می‌زد و پورعطایی تا صبح می‌خواند، اما حالا اجراها به ۳ یا ۴دقیقه رسیده‌است. الان باید ساز را دست جوان‌ترها بدهی و از آن‌ها بخواهی چنددقیقه بنوازند؛ ساز هنوز گرم نشده اجرایشان تمام می‌شود! همه این‌ها نشان می‌دهد در نسل نو موسیقی مقامی درک و دریافتی وجود ندارد و همه‌چیز متناسب با زمان، فناوری و شرایط جامعه تغییر کرده است؛ پس باید تمهیداتی برای این نسل اندیشید.

شاید مفیدترین راه‌حل برای این موضوع، یک کار آکادمیک باشد تا از این طریق استعدادها را جدا کند، رنج‌ها و مرارت‌های بزرگان موسیقی را به آن‌ها نشان دهد و با یک آگاهی آن‌ها را در مسیر قرار دهد؛ همان کاری که با فوتبالیست‌های حرفه‌ای نوجوان و جوان می‌کنند؛ به او ویترین و مصاحبه می‌دهند و از آن طرف هم روی غرورش کار می‌کنند تا متوهم نشود.

---

عزیز تنها:

**ما چیزی به نام موسیقی تایباد و تربت‌جام و... نداریم. شهرهای شرق خراسان، همگی از یک مکتب موسیقی هستند و نمی‌توان این مکتب را از روی ناآگاهی با شهرهای مختلف، تقسیم‌بندی کرد.**